

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و چهل و یکم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۹ گنج حضور، بخش اول

طالب است و غالب است آن کردگار

تا ز هستی‌ها بر آرد او دمار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

خداوند هم طالب انسان است تا او را از من ذهنی جدا کند و به بی‌نهایتش زنده نماید و هم بر مرکز او غالب است و بر زندگی‌اش تسلط دارد تا او را آگاه کند که طالب اوست. بنابراین انسان باید من‌ذهنی را متوقف کند و به سوی اصلش بازگردد، زیرا چاره‌ای جز این کار ندارد. خداوند با ایجاد درد از طریق «قضا و کن‌فکان»، دمار از روزگار من‌های ذهنی که هر لحظه به‌عنوان یک باشنده هیجانی بالا می‌آیند و براساس همانیدگی‌ها احساس وجود می‌کنند، درمی‌آورد.

بعد ازین حرفی ست پچاپیچ و دور  
 با سلیمان باش و دیوان را مشور  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۳۲

ای انسان، بعد از توضیحاتی که گفته شد، نکته‌ای وجود دارد که دور از درک ذهن توست. آن نکته این است که هر لحظه در برابر اتفاق این لحظه فضا را باز کنی و به جای جدی گرفتن اتفاق و توجه به آن چه ذهنت نشان می‌دهد، با سلیمان که نماد فضای گشوده شده است، همراه باشی و هرگز با فضا بندی از او جدا نشوی. همچنین به هیچ عنوان من ذهنی خودت و دیگران را تحریک نکن و بر اساس سیستم فکری سبب سازی ذهن فکر و عمل نکن.

جمله قرآن هست در قطع سبب  
عزّ درویش و، هلاک بولهب  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰

تمام کتاب قرآن فقط به این منظور نازل شده که تو سیستم سبب‌سازی ذهن را قطع کنی و همواره فضا را بگشایی تا ذهنت ساده و خلاق شود. این حالت موجب بزرگواری انسانی که مرکزش خالی از همانیدگی‌هاست می‌گردد و انسانی را که مرکزش از جنس جسم بوده و پر از همانیدگی‌ست، هلاک می‌کند.

چیست تعظیم خدا افراشتن؟  
 خویشتن را خوار و خاکی داشتن  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸  
 -تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

تعظیم خدا را به جای آوردن به چه معناست؟ بدین معنا که انسان باید هرچه زودتر در سنین ده دوازده سالگی با فضاگشایی‌های پی‌درپی ادارهٔ امور زندگی‌اش را به دست خرد کل و «قضا و کُن فکان» بسپارد. او باید هشیارانه درک کند که با عقل من‌ذهنی نمی‌تواند زندگی را اداره کند به طوری که هر لحظه فارغ از آن چه ذهن نشان می‌دهد، فضا را بگشاید و من‌ذهنی را خوار و خاکی کند تا زمانی که کاملاً صفر شود.

[کسانی که با فضاگشایی ادارهٔ امور در بیرون و درون را به دست زندگی می‌سپارند و تعظیم خداوند را تمام و کمال اجرا می‌کنند، خلاق شده و فکرهای نو می‌آفرینند. درحالی که انسان‌هایی که با افکار گذشته همانیده هستند و مرکزشان از جنس جسم شده جلوی خداوند می‌ایستند و از خلاقیت و آفریدگاری محروم می‌گردند.]

چیست توحید خدا آموختن؟  
خویشتن را پیش واحد سوختن  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

توحید خدا را آموختن به چه معناست؟ بدین معنا که انسان باید در همین لحظه هر فکر و باوری را که موجب حس جدایی او با زندگی و دیگر انسان‌ها شده دور بریزد، هشیارانۀ من‌ذهنی را پیش خداوند بسوزاند و دوباره با او یکی گردد، یعنی تماماً از جنس خداوند شود.



گر همی خواهی که بفروزی چو روز  
هستی همچون شب خود را بسوز  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز، روشن و فروزان شوی و فضای درونت بی نهایت باز شود، در این صورت با فضاگشایی وجود فرعی و موهومی من ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی بخش بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

[شما باید شناسایی کنید این چیزی که الآن ذهن به شما نشان می دهد از جنس جسم و این جهان است، اما چیزی که از فضای گشوده شده می آید از جنس خاصیت اصلی شماست.]

از ترازو کم کنی، من کم کنم  
تا تو با من روشنی، من روشنم  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، اگر از ترازوی فضاگشایی و هشیاری حضور کم کنی و به نفع من ذهنی ترازو را سنگین کنی، من نیز از بهره تو می گاهم و در نتیجه دچار غصه و درد خواهی شد. بنابراین تا زمانی که با من روشن هستی و به اندازه‌ای که فضا را باز می کنی، از جنس من می شوی و با حضور ناظر من ذهنی خرابکار خود را می بینی، من نیز به تو کمک می کنم و خرد، شادی و آرامش خود را نثار می کنم. [اگر کسی ترازو را به نفع من ذهنی اش سنگین کند، وارد فضای درد می شود.]

خواب چون در می‌رمد از بیمِ دلخ  
 خواب نسیان کی بود با بیمِ حلق؟  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

در جایی که از ترس دزدیده شدن رخت و لباس، خواب از چشم مردم می‌گریزد، چگونه ممکن است با وجود من‌ذهنی، دشمن به این خطرناکی که درون انسان است و قصد جان او را دارد، به خواب غفلت و فراموشی فرو رود؟

[ما باید بسیار مراقب باشیم که هرگز کار تعظیم خدا و تبدیل شدن به فضای یکتایی را متوقف نکنیم. ما نباید پس از یک مدت گوش دادن به برنامه گنج حضور و کم شدن دردهایمان، با این خیال که دیگر وضعمان خوب شده کار روی خود را متوقف کنیم، چرا که من‌ذهنی، این خرس تربیت‌شده‌ای که اکنون کمی آرام گرفته هنوز در ما وجود دارد، می‌تواند دوباره قدرت بگیرد و بالاخره ما را از پای درآورد.]

لَا تُؤَاخِذْ اِنْ نَسِينَا، شَد گَوَاه  
 كِه بُوَد نَسِيَان بِه وَجْهِي هَم گَنَاه  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

آیه «لَا تُؤَاخِذْ اِنْ نَسِينَا»، که از زبان انسان خطاب به خداوند می‌گوید اگر فراموش کردیم ما را مؤاخذه نکن، گواهی بر آن است که فراموشی به‌نوعی گناه محسوب می‌شود.

[از نظر خداوند نگه داشتن همانیدگی در مرکز پس از ده‌دوازده‌سالگی گناه است. انسان فراموش کرده که باید به خداوند زنده شود، او در من‌ذهنی مشغول همانیده شدن با چیزها و فکر بعد از فکر شده‌است. اکنون اگر شما از طریق خواندن ابیات مولانا و گوش دادن به برنامه گنج حضور روی خودتان کار کرده و مقداری به زندگی زنده شده‌اید، نباید فراموش کنید چه اندازه پیشرفت کرده‌اید و قبلاً در چه وضعی بوده‌اید. آگاه باشید در صورتی که مقصود اصلی از آمدنتان به این جهان، یعنی تعظیم تمام و کمال به خداوند و زنده شدن به او را فراموش کنید، مرتکب گناه خواهید شد.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶  
 «... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...»  
 «... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن ...»

زانکه استکمال تعظیم او نکرد  
 ورنه نسیان در نیاوردی نبرد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

زیرا انسان فراموشکار به‌طور تمام و کمال تعظیم خداوند را به‌جای نیاورده و فقط بخشی از اداره امور زندگی خود را به خدا سپرده بود. او مرکز عدم خود را با فضاگشایی حفظ نکرد و گرنه در مقابل حمله‌های من‌ذهنی در قالب فراموشی شکست نمی‌خورد و به همین سپردن بخشی از امورات و افکارش به زندگی و بهبود وضعیت ظاهری و مادی زندگی‌اش بسنده نمی‌کرد.

[مولانا می‌خواهد به ما بگوید من‌ذهنی همواره به روش‌های مختلفی از جمله فراموشی می‌خواهد انسان را فریب دهد. اما در این حالت انسان باید از طریق تکرار ابیات و مفاهیمی همچون تکامل تعظیم خداوند، دائماً فضا را بگشاید و تعظیم خداوند را به‌جای آورد. او باید مقصود اصلی از آمدنش به این جهان را به خود یادآوری کند و تمام امور زندگی‌اش را به خداوند بسپارد.]

تو صاحب‌نفسی ای غافل، میان خاک خون می‌خور  
که صاحب‌دل اگر زهری خورد آن انگبین باشد  
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۶۴

ای انسانِ غافل، تو صاحب‌نفس هستی و هنوز من ذهنی‌ات را نگه داشته‌ای، پس میان خاک همانیدگی‌ها خون  
دل بخور و درد بکش تا زمانی که آگاه شوی باید من ذهنی را بیندازی و مرکزت را عدم کنی. این در حالی است  
که انسانی که صاحب‌دل شده و هر لحظه مرکزش را عدم می‌کند و در برابر اتفاقاتی که ذهن به او تلخ و ناگوار  
نشان می‌دهد فضاگشایی کرده و آن اتفاقات برایش همچون عسل شیرین می‌شود.

چون رهیدی، شکر آن باشد که هیچ  
سوی آن دانه نداری پیچ پیچ  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

ای انسان، اگر یک همانیدگی را انداختی و یا برای مدتی از من‌ذهنی‌رهایی یافتی، شکرش این است که دیگر حول محور آن دانه‌های همانیدگی نگردی و اجسام را در مرکزت قرار ندهی.

[اکنون شما این بیت را در زندگی‌تان اجرا کنید. به‌طور مثال اگر از شخصی که با او همانیده بوده‌اید، مثلاً همسرتان، جدا شده‌اید و او از نظر شما شخصی مضر و خطرناک بوده‌است، برای شکر این رهایی دیگر دور این آدم نچرخید، یعنی اصلاً راجع به او صحبتی نکنید و هیچ‌موقع با انسان دیگری نیز همانیده نشوید.]

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد  
شیرین تر و نادرتر، زان شیوه پیشینش  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

زندگی در هر لحظه یک شیوه نو دارد، یعنی هیچ کار زندگی شبیه به لحظه قبلش نیست، چراکه از طریق صنع و آفریدگاری عمل می کند و خلاق است. به همین خاطر است که شیوه و طرح زندگی که از «قضا و کن فکان» می آید، هر لحظه شیرین تر و شگفت انگیزتر از لحظه قبل است.

[این در حالی است که ذهن مرتب از الگوهای از پیش تعیین شده و شرطی شده استفاده می کند. بنابراین اگر شما فضا را باز کنید و به جای استفاده از عقل من ذهنی از خرد زندگی کمک بگیرید و هر لحظه فضا را بیشتر باز کنید، زندگی شما نیز شیرین تر می شود.]



علتی بتر ز پندارِ کمال  
 نیست اندر جانِ تو ای دُودلال  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴  
 -دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای متکبر، هیچ بیماری و دردی بدتر از پندارِ کمال در جانِ تو وجود ندارد.

[مولانا در این بیت بدترین بیماریِ جان انسان را معرفی می‌کند که آن هم پندارِ کمال است. یکی از روش‌های بسیار دردزای پندارِ کمال و ناموس بدلی، این است که حرف یا رفتارِ شخصی به پندارِ کمال آدم برمی‌خورد و موجب رنجشش می‌شود. اما راهکاری که وجود دارد این است که به محض این که یک چیزی به شما برخورد، فضاگشایی، تعظیم خدا، تکمیل تعظیم خدا، این که «طالب است و غالب است آن کردگار» و «از ترازو کم کردم او کم می‌کند» را به خودتان یادآوری کنید.

این‌ها را این قدر بخوانید که وقتی یک چیزی به شما برمی‌خورد، یادتان بیاید که شما درد دارید، پندارِ کمال دارید، مقاومت می‌کنید، فضاگشایی نکردید، استکمال تعظیم نکردید. تنها یکی از این علائم کافی است تا بفهمید تقصیر شماست و باید روی خودتان کار کنید.]

در تگ جو هست سرگین ای فتی  
گرچه جو صافی نماید مر تو را  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹  
-فتی: جوان، جوانمرد

ای جوانمرد، در اعماق جوی به ظاهر آرام ذهنت انبوهی از آلودگی درد و رنجش‌هایی وجود دارد که توسط من ذهنی ایجاد شده. ولو این که ظاهرت آرام به نظر برسد و این جوی در نظرت صاف و تمیز باشد.

کرده حق، ناموس را صد من حدید  
 ای بسی بسته به بند ناپدید  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰  
 -حدید: آهن

خداوند ناموس من ذهنی را به اندازه صد من آهن سنگین کرده است، بدین معنا که بسیار خطرناک است و به این زودی تمام نمی شود. این ناموس من ذهنی همچون بند سنگینی است که جلوی حرکت انسان را می گیرد. چه بسیارند کسانی که توسط این بند پنهان ناموس اسیر هستند و درد می کشند.

مر لئیمان را بزن، تا سر نهند

مر کریمان را بده تا بر دهند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۴

انسان‌های پست را بزن تا مطیع شوند و با اشخاص بزرگوار به نیکی برخورد کن تا ثمرهٔ آن را به تو بدهند.  
به عبارتی دیگر زندگی به من‌های ذهنی پست درد می‌دهد و جام زهر می‌خوراند تا بلکه آگاه شوند، اما با کسانی  
که کریم هستند و دائماً فضا را می‌گشایند، به نیکی برخورد می‌کند و برکاتش را به جان آن‌ها می‌ریزد تا آنان نیز  
از طریق خلاقیت و آفرینندگی میوه بدهند.

لاجرم حق هر دو مسجد آفرید  
دوزخ آن‌ها را و، این‌ها را مزید  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۵  
-مزید: افزودنی، بسیاری

پس خداوند به ناچار هر دو مسجد را آفرید. عبادتگاه دوزخ یا همان افسانه من‌ذهنی را برای بیدار کردن انسان‌های فرومایه که مدام با همانیدگی‌ها درد ایجاد می‌کنند و عبادتگاه بهشت را برای کسانی که هر لحظه با فضاگشایی نعمت برایشان افزون می‌شود.

ساخت موسی قدس در، بابِ صغیر  
تا فرود آرند سر قومِ زحیر  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶  
-قوم زحیر: مردمِ بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس که محل عبادت بود، دری کوچک ساخت تا قوم پرورد که در افسانه من ذهنی بودند هنگام ورود سرشان را خم کنند. [به عبارت دیگر هر کس در من ذهنی در مورد آوردن خدا به مرکزش حس بی نیازی کند، زندگی نیز هر لحظه با ایجاد درد برای من ذهنی او باب صغیر می سازد تا با تسلیم سرش را خم کرده، مرکزش را عدم سازد. تنها به این ترتیب است که می تواند از تظاهرات من ذهنی یا همان عدم پذیرش مسئولیت در ایجاد درد، مهم دانستن افکار من ذهنی و ایجاد ناموس و پندار کمال دست بردارد.]

زآنکه جباران بُدند و سرفراز  
 دوزخ آن باب صغیر است و نیاز  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷  
 -جبار: ستمگر، ظالم

حضرت موسی از این جهت آن در را کوچک ساخت که قومش در افسانه من ذهنی مردمی زورگو و گردن کَش بودند. بنابراین دوزخ من ذهنی [همان جا که زندگی زهر دردها و همانیدگی‌ها را به جام انسان می‌ریزد،] باب صغیر بوده و نماد نیاز انسان به زندگی و مرکز عدم است.

[پس اگر ما هنوز در زندگی با خاصیت‌های من ذهنی نظیر ترس، خشم، حرص، شهوت، استرس و نگرانی از آینده مواجه هستیم نشان این است که همچنان با تکیه بر عقل من ذهنی و ایجاد ناموس و پندار کمال نسبت به خداوند اظهار بی‌نیازی کرده و با استفاده از پندار موهومی درخواست دعا و کمک از دیگران داریم. غافل از این که با نگه‌داشتن من ذهنی و دفاع از آن، هر لحظه تیشه به ریشه خود زده و اجازه نمی‌دهیم تا کمک‌کننده‌ترین باشندگان یعنی خداوند به ما کمک کند. کمک خداوند با فضاگشایی و عدم کردن مرکز به ما می‌رسد.]

ناز کردن خوشتر آید از شکر  
 لیک کم خایش که دارد صد خطر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

هرچند ناز کردن یا همان اظهار بی‌نیازی نسبت به کمک خداوند، عدم نکردن مرکز و مهم دانستن ذهن برای من‌ذهنی از شکر هم شیرین‌تر به نظر می‌رسد، اما تو در پی جویدن و چشیدن چنین شیرینی نباش زیرا خطرات بسیاری خواهد داشت. [پس هر جا شروع به مقاومت و ستیزه کردید بدانید که در حال ناز کردن بوده و در برابر خداوند حس بی‌نیازی کرده‌اید.]



ایمن آبادست آن راه نیاز  
 ترک نازش گیر و، با آن ره بساز  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

پس راه نیاز همان راه فضاگشایی و مرکز عدم و رو آوردن به کمک و خرد خداوند، راهی ایمن و سرشار از آسایش و آرامش است. پس ناز کردن را کنار بگذار و با ابزار صبر و فضاگشایی و اعتراف به «نمی‌دانم» درد هشیارانه را بپذیر تا به بی‌نهایت خداوند زنده شوی.

[از چند بیت اخیر نتیجه می‌گیریم هر غصه‌ای که می‌آید فقط یک معنی دارد. این که باید فضا را باز کرده و با عدم کردن مرکز روی خود کار کنیم. بدون این که به دیگران یا تغییرشان کاری داشته باشیم، با توجه به جهنمی که من ذهنی برایمان ایجاد کرده در مقابل باب صغیر سر خم کنیم و با اظهار نیاز در پیشگاه خداوند هر لحظه برای استکمال تعظیم بکوشیم.]

صاحب دل را ندارد آن زیان  
گر خورد او زهر قاتل را عیان  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۰۳

انسان صاحب دل که مرکزش عدم است و همیشه از فضای گشوده شده عمل می کند اگر به لحاظ ذهنی زهری  
گشوده بخورد یا با چالشی سخت مواجه شود، به او هیچ آسیبی نخواهد رسید.

[زیرا هیچ چالشی نیست که به کمک خرد زندگی و با ابزار صبر و شکر به صنع و شادی بی سبب ختم نشود. پس  
در این لحظه هشیار باشید آیا می خواهید زندگی شما با خردی که تمام کائنات را اداره می کند نظم یابد و یا با  
عقل محدوداندیش و سبب سازی های من ذهنی؟]

شادی شود آن غم که خوریمش چو شکر خوش  
ای غم بر ما آی، که اکسیر غمانیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۴

ما با گشودن فضا در اطراف چالشی که این لحظه من ذهنی به صورت غم نشان می دهد، گویی که آن چالش را مانند شکر می خوریم. پس ای درد و غم، به هر صورت که می خواهی به سوی ما بیا که با فضاگشایی به اکسیری تبدیل شده ایم که مس درد را در من ذهنی به طلای هشیاری خالص و حضور ناظر تبدیل می کنیم.

عاشقِ بر قهر و بر لطفش به جد  
 بوالعجب، من عاشقِ این هردو ضد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰

به راستی که من عاشقِ قهر و لطفِ خداوند هستم. همان قهری که زندگی به صورت چالشی جدید برایم پیش می‌آورد تا عیب‌هایم را به من نشان دهد. من نیز فضا را باز کرده تا چون شکر شیرین شوم. و همان لطفی که با عدم کردن مرکز و استفاده از خرد کل به فکر و عمل می‌ریزد و من آن را به صورت عشق در این جهان تجربه می‌کنم. شگفتا که من عاشقِ این دو ضد هستم، چرا که هر دو خصوصیت به من کمک می‌کند.

[پس اگر زندگی عیب‌هایتان را به شما نشان داد باید اشتباه خود را بپذیرید و دیگران را مقصر ندانید. از حمله به ناموس، پندار کمال و حیثیت بدلی من‌ذهنی نترسید. پهلوان کسی است که به اشتباهش پیش خود و دیگران اقرار کند. این شخص که به زندگی زنده است، با احترام به خود و دیگران و با اقرار به اشتباهش در درجه اول موجب اصلاح خود شده و همچنین باعث می‌شود تا مردم او را ببخشند و به او کمک کنند.]

حاکم است و یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ  
او ز عینِ دَرْدِ اَنگیزد دوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

خداوند که فرمانروای جهان است براساس «قضا و کُنْ فَکَانَ» اتفاقاتی را پیش می‌آورد تا ترتیب افکار و سبب‌سازی‌های بی‌رونق من‌ذهنی را به‌هم بریزد. به‌این ترتیب او با ایجاد درد می‌خواهد تا انسان فضا را باز کند و از فضای گشوده‌شده دَاروی درد را با جریانِ خرد بفرستد.

[پس اگر درد دارید بدانید که خداوند می‌خواهد شما چیزی را بفهمید تا با عبور از توهم من‌ذهنی به خرد بی‌نهایت او زنده شوید و نجات یابید. این کار هم فقط با فضاگشایی و مرکز عدم میسر می‌شود.]

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید